

مرور

- جنبش‌های جدید در یهودیت
- دفاع به‌دینان از آیین مزدایی
- "دین آنلاین"، چالش یا فرصت؟

جنبش‌های جدید در یهودیت

ایزیدور اپستاین
ترجمه بهزاد سالکی



تصور یهودیت را دگرگون ساخت، زیرا از پذیرش هر رکن ایمانی در صورتی که عقل به طور مستقیم نمی‌توانست آن را کشف کند خودداری ورزید و در کتاب اورشلیم خود گفت: "من به هیچ حقیقت ابدی معتقد نیستم مگر حقایقی که نه تنها قابل تصور هستند بلکه همچنین قابلیت آن را دارند که به وسیله عقل بشری اثبات و تأیید شوند."

به نظر او، آنچه یهودیت در مسائل دینی واقعاً بر آن تأکید می‌کند پذیرش این سه رکن است: (۱) وجود خداوند، (۲) مشیت الهی و (۳) فناناپذیری روح. اما این ارکان ایمانی مانند اصول موضوعه ریاضی به طور مستقیم قابل اثبات هستند و بدین اعتبار اساساً بر پایه عقل محض استوارند.

نیاز به تأکید نیست که "عقل" آن گونه که مندلسون به تجلیل از آن به عنوان یار و یاور دین می‌پردازد، با عقلی که "بن میمون و دیگر فیلسوفان دین یهود به عنوان خادم دین از آن یاد می‌کنند کاملاً متفاوت است. همچنین لازم نیست اشاره کنیم که مندلسون با تقلیل یهودیت به مجموعه‌ای محدود از آداب و مناسک شرعی، برخلاف سیر کلی تاریخ حیات دینی و تجربه یهودی حرکت کرد.

با وجود این، مندلسون به یهودیت ایمانی بسیار راسخ داشت و به هیچ وجه قصد نداشت که برادران خود را از دین اجدادی‌شان دور سازد. مندلسون تنها فیلسوف عقل‌گرا نبود، بلکه ویژگی‌های دیگری نیز داشت. او انسانی بود که به واقعیت‌های عینی توجه داشت، از حال و روز اسفبار برادران خود رنج می‌برد و مشاققه برای احقاق حقوق مدنی آنان می‌کوشید و عقیده‌اش این بود که بهترین راه دست یافتن به این غایت، این بود که نشان دهد یهودیت اساساً با عقل‌گرایی عصر خود همخوانی دارد و موضع عقل‌گرایانه‌ای که او در کتاب اورشلیم خود اتخاذ کرد به همین دلیل بود. با مد نظر داشتن همین غایت، او همچنین بری آزادی آنان در زمینه تعلیم و تربیت سخت کوشید و بر این باور بود که همین آزادی است که با وسعت بخشیدن به افق فکری آنها به طوری که از محدوده‌های تلمود و دانش‌های وابسته آن فراتر رود و باشناساندن حوزه‌های گسترده‌تر فرهنگ عمومی اروپایی، آنها را برای هم‌وعنان غیر یهودی‌شان قابل پذیرش می‌گرداند.

نخستین اقدام او در این مسیر ترجمه "اسفار خسته" به آلمانی بود، که از طریق آن یهودیان آلمانی را ترغیب کرد که زبان رسمی آن سرزمین را جانشین زبان بومی یهودی-آلمانی خود کنند و از این راه آنان را برای مشارکت در پیشبرد تمدن غربی آماده ساخت.

این ترجمه با تفسیر عبری (پیئور)^۱ به قلم خود مندلسون همراه بود و او با تفسیر کتاب مقدس در پرتو اندیشه معاصر به برنگیختن علاقه نسل خود به فرهنگ

توضیحات مترجم

ربی دکتر ایزیدور اپستاین در کالج یهودیان در لندن - مدرسه علوم دینی یهودی کشورهای مشترک‌المنافع بریتانیا - و دانشگاه لندن تعلیم دید و از همان جا موفق به دریافت مدرک کارشناسی (با درجه عالی) در زبان‌های سامی و درجه دکتری در فلسفه و ادبیات گردید. او پس از چند سال خدمت در مقام ربی انجمن عبری میدلزبرو (Middlesbrough Hebrew congregation) در سال ۱۹۲۸ به عنوان مدرس زبان سامی در کالج یهودیان منصوب شد و در سال ۱۹۴۵ مدیر آن گردید. او مجموعه سی و شش جلدی تلمود بابلی به انگلیسی را ویرایش کرد و تک نگاری‌هایی درباره علمای یهودی در دوره قرون وسطی و نیز آثار مهمی در باب دین و اخلاق یهودی نوشته است که از آن میان "یهودیت" در مجموعه ادیان بزرگ شرق از انتشارات اپورت (Epworth press) قدیمی‌ترین و "ایمان یهودیت (Faith of Judaism)" و نیز "گام به گام در دین یهود (step by step in jewish Religion)" جدیدترین آثار او هستند. نوشته‌های دیگر او شامل نگارش مقالاتی برای چاپ ۱۹۵۰ دایره‌المعارف چیمبرز (Chambers Encyclopedia) که او ویراستار و مشاور بخش‌های یهودی آن بود و مقالاتی برای دایره‌المعارف بریتانیکا (چاپ ۱۹۵۸) هستند. دکتر اپستاین به سال ۱۹۶۲ دیده از جهان فرو بست.

مقاله حاضر تلخیصی از فصل ۲۱ کتاب زیر است:

Judaism: A Historical Presentation, Isidor Epstein, Penguin Book, 1982

کتاب فوق توسط مترجم همین مقاله به پارسی در آمده است و در آینده ای نزدیک منتشر خواهد شد.

■ ■ ■

همه جنبش‌های جدید در یهودیت مستقیم یا غیرمستقیم از عصر روشنگری - جنبشی که وجه متمایز فضای عمومی قرن هجدهم بود و بیانگر کوشش‌های انسانی غربی برای اعمال حاکمیت عقل بر همه مراحل حیات بشری است - نشئت گرفتند. موسی مندلسون در نفوذ و اشاعه اندیشه روشنگری در میان یهودیان سهم مهمی داشت. او در حالی که تحت تأثیر لایب‌نیتس نسبت عقل با ایمان را روشن گرداند،

عمومی دنیای خارج یاری رساند.

مساعی تعلیمی مندلسون مخالفت قابل ملاحظه‌ای را در درون اردوگاه یهودیان برنگخت. بسیاری وجود داشتند که از نتایج تأثیر ناگهانی فرهنگ‌های بیگانه بر پایبندی و وفاداری دینی یهودیان بیمناک بودند و این بیم بی‌وجه نبود، اما مندلسون در مبارزه برای آزادی‌های تربیتی تنها نبود. در اطراف او گروهی از شاگردان وفادار جمع شدند که در کوشش‌هایش به او کمک می‌کردند. آنان با تبدیل اصطلاح *هسکالا*^۵ (روشنگری) به شعار رسمی خود، خود را *مسکیلم*^۶ نامیدند و نشریه‌ای 'دبی موسوم به هم اسف' (جمع کنده) منتشر کردند که همچنین نام دیگر خود *مستفیم*^۷ را مدیون آن هستند. زبان این نشریه، که در فواصل نامنظم بین سال‌های ۱۷۸۴ تا ۱۸۱۱، انتشار می‌یافت، عبری بود، که *مسکیلم* بیزار از زبان بومی یهودی-آلمانی (بیدیش)، آن را بهترین ابزار گسترش اندیشه‌های خود می‌دانستند.

مندلسون زنده ماند و نخستین ثمره‌های فعالیت آموزشی خود را در سال ۱۷۷۸ در افتتاح مدرسه آزاد یهود در برلین مشاهده کرد و این اولین مدرسه مدرن یهودی بود که در آن همه موضوعات، دینی و غیردینی، به آلمانی تدریس می‌شد.

آغاز راهی یهودیان تنها پنج سال پس از مرگ مندلسون، یعنی در سال ۱۷۹۱، پدیدار گشت، هنگامی که مجلس ملی فرانسه، متعاقب انقلاب فرانسه، با اعطای حقوق کامل شهروندی به اتباع یهودی، اصل تساهل دینی را تثبیت کرد. 'ما آنها در درون این گرداب تغییر و تحول اجتماعی و اقتصادی غافلگیر شدیم. متعاقباً بحرانی با ابعاد عظیم برای یهودیان پدید آمد، که به نظر می‌رسید برای آنها، نخستین بار در دوران تبعید خود، قادر نیستند خود را با شرایط جدید وفق دهند. از آنجا که آنان پس از قرن‌ها انزوا با اندیشه شهروندی کامل یهودی در دولت ملی غیریهودی آشنایی نداشتند، مسأله انطباق کامل وفاداری دینی خود با منزلت سیاسی و اجتماعی تازه‌ای که به دست آورده بودند به نظرشان بسیار دشوار می‌رسید. شمار کثیری با پیوستن به ایمان غالب این مشکل را برای خود حل کردند. از طرف دیگر، بسیاری دیگر راه حل را در فرآیند جذب و همگون سازی یافتند.

بدین ترتیب گرایش‌های جذب در این کشورها، که شامل روگردانی از سنن دینی و قومی می‌گردید، با سرعتی عظیم گسترش یافت و عناصری از قوم یهود را در بر می‌گرفت که با محافل فرهیخته‌تر کشور میزبان

تماس و ارتباط اجتماعی و حرفه‌ای داشتند. نتیجه این فرآیند جنبش اصلاحات بود، که از آلمان شروع شد و از آنجا که به آمریکا و انگلستان نفوذ و گسترش یافت. هدف از آن سازگار کردن اشکال کهن عمل و حیات یهودی با روح و فرهنگ اقوام و ملت‌هایی بود که یهودیان در قلمرو تاریخی آنها جذب می‌شدند.

پایه‌گذار واقعی جنبش اصلاح در یهودیت دیوید فریدلندر^۸ (۱۷۵۶-۱۸۳۴)، یکی از مشهورترین شاگردان موسی مندلسون بود. او بود که اصول اساسی جنبش اصلاح طلبان را بنیان گذاشت، اصولی که این جنبش هرگز از آن انحراف نجست. اگرچه هدف این جنبش متوقف ساختن روند جدایی از یهودیت بود، 'نگیزه واقعی که در بطن آن نهفته بود و مسیر آن را تعیین می‌کرد گرایش به همگونی با سنن کشورهای متبوع بود.

نگاه دورنگر آن متوجه تأخیری بود که وفاداری به حیات و سنت یهودی بر مناسبات یهودیان با دنیای خارج به جا می‌گذاشت. خود فریدلندر در شور و اشتیاق همگون سازی خود تا آنجا پیش رفت که در سال ۱۷۹۹ از مقامات لوتری برلین درخواست کرد که او و وابستگانش را در کلیسا بپذیرند، مشروط به این که آنان 'از اعتقاد به الهویت عیسی مسیح و عمل به شعار خاص مسیحیت معاف دانسته شوند.

طبعاً این پیشنهاد گرویدن مشروط به مسیحیت رد شد. فریدلندر، که مجبور بود باز مسئولیت سنگین یهودیت را به دوش کشد، کوشید به شیوه‌ای به اصلاح دین یهود بپردازد که به حذف هر آنچه ممکن بود مانع روابط صمیمانه یهودیان با همسایگان خود و موجب تردید در وفاداری آنان به دولت گردد بینجامد. از این رو، بر لغو هر نوع عمل عبادی بارنگ و بوی قوم یهودی و قرار دادن زبان آلمانی به جای عبری به عنوان زبان دعا و نیایش و عبادات عمومی بافشاری کرد. فریدلندر هواداران اندکی نداشت، اما هیچ یک از آنها در آن زمان جرات عملی ساختن اصول او را به خود راه نمی‌داد و ماجرای اصلاح به عنوان جنبشی سازمان یافته عمدتاً با کوشش برای شکل دادن به ظواهر مراسم دینی یهودیان براساس الگوی مراسم عبادی کلیسا آغاز می‌گردد، اما بدون این که به محتوای واقعی عبادت آسیبی وارد شود.

ماجرای اصلاح حول محور نام اسرائیل یا کوپسون^۹ (۱۷۶۸-۱۸۲۸) می‌گردد. او بود که در سال ۱۸۱۰ نخستین معبد اصلاح را به هزینه خود در زیزن واقع در برولنسویک بنیاد نهاد و 'مراسمی را در آنجا معمول

ساخت که ویژگی‌های اقتباس شده از مراسم کلیسا را به نمایش می‌گذاشت.

جدا از چند تغییر جزئی در شعایر عبادی، ابداعاتی که یا کوپسون وارد کرد، شامل موعظه‌های آلمانی، کورال‌های آلمانی، برخی ادعیه آلمانی و استفاده از ارگ بود. 'یا کوپسون همچنین نخستین کسی بود که مراسم پذیرش پسران به عضویت در دین یهود را به جای زمان رسیدن به سیزده سالگی، آن گونه که سنت سفارش می‌کند، در عید پنجاهه معمول کرد و خواندن فقراتی ز کتاب مقدس را در مراسم عبادی گروهی ملغا ساخت.

با سموتیل هولدهایم^{۱۰} (۱۸۰۶-۱۸۶۰) و ابراهام گایگر^{۱۱} (۱۸۲۰-۱۸۷۴) جنبش اصلاحات وارد مرحله رادیکال‌تری گردید. این رهبران اصلاح به صراحت اظهار می‌کردند که یهودیت دینی کامل است و جنبه قومی ندارد و از این رو، از الغای همه قوانین و مراسمی که یهودیان را از همسایگان خود متمایز می‌ساختند حمایت کردند. سموتیل هولدهایم، وابسته به معبد اصلاح برلین، در سال ۱۸۲۹ مراسم روز یکشنبه را جانشین مراسم روز شنبه (سبت) کرد و همچنین آیین روز دوم اعیاد را ملغا ساخت. اصلاحات دیگری که در جامعه یهودیان برلین معمول گردید عبارت بود از جدا ساختن زن و مرد در مراسم دینی، انجام دادن عبادات بدون روسری، یا شال نماز (طلیثت)، حذف زبان عبری در آیین‌های مذهبی، الغای نواختن شوفار^{۱۲} (شاخ قوچ) در سال نو و تبرکات افراد وابسته به خانواده روحانیون (بنگرید به 'سفر اعداد'، باب ۷، آیه‌های ۲۳-۲۷)، زبر^{۱۳} این مراسم یادآور ایام معبد بود.

ابراهام گایگر، هر چند در نظر به اندازه هولدهایم رادیکال بود، در عمل کمتر رادیکال بود و می‌اندیشید که اصلاحات باید کندتر حرکت کند تا حتی الامکان پیوند خود را با کل خاندان اسرائیل حفظ کند.

او که جداً از این نظر دفاع میکرد که یهودیان تنها فرقه‌ای مذهبی هستند و نه یک ملت، بر نگرش کاملاً جهانشمول نسبت به یهودیت تأکید می‌ورزید و هر نوع تفسیر قوم‌گرایانه از دین یهود را تفسیر نادرست غایت خداوند می‌شناخت. مطابق این دیدگاه، او از کتاب دعا^{۱۴} که آن را در سال ۱۸۵۴ گردآوری کرد، همه ادعیه مربوط به تجدید دولت یهود در فلسطین و بازسازی معبد به عنوان مرکزی برای بنی اسرائیل و نیز همه اشارات به امید مسیحایی تجمع تبعیدیان را حذف کرد، زیرا معتقد بود که همه این مفاهیم و اندیشه‌ها از آگاهی و ذهن یهودیان محو شده‌اند.

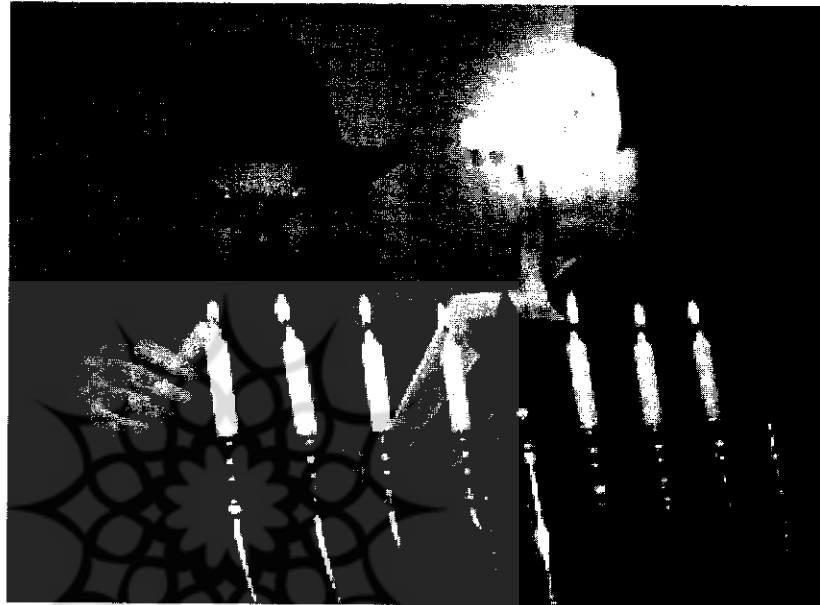
امتناع یهودیت اصلاح‌گرا از پذیرش اقتدار وحیثیت



کتاب مقدس وتلمود راه را برای فردگرایی هموار ساخت و موجب اختلاف دیدگاه‌ها در صفوف اصلاح‌گرایان در باب ماهیت یهودیت و شیوه حیات یهودی گردید. به منظور ایجاد نوعی همسانی در عقیده و عمل و رفع آشفتگی در نتیجه رای متعارض، تلاش‌هایی برای تأسیس شورایی دینی انجام گرفت که باید درجه‌ای از اقتدار پرکسانی که زیر پرچم اصلاح گرد آمده بودند اعمال می‌کرد. بعداً چندین شورای دیگر تشکیل شد. اما هر بار که اعضای شوراهای مذکور دور هم جمع می‌شدند، درباره مسائلی نظیر اصول، اهداف و برنامه‌های آینده به طرز بسیار مایوس‌کننده‌ای اختلاف نظر پیدا می‌کردند و به نتیجه مثبتی دست نمی‌یافتند. از مهم‌ترین این شوراهای به لحاظ تاریخی،

در آلمان، نوع سنتی یهودیت متهورترین و سرسخت‌ترین مدافع خود را در شخص سامسون رافائل هیرش (۱۸۰۸-۱۸۸۸) یافت، که ضمن مخالفت با اصلاحات و مکتب کتابتاریخی - تاریخی، مکتبی را که بعداً به نوارتوکوسی معروف شد بنیان نهاد، که با تفاوت‌هایی ناشی از شرایط بومی، مشابه ارتدوکوسی حاضر چپن غرب است.

هیرش در مقام رهبر روحانی گروهی ارتدوکس در فرانکفورت، اصل اوستریت (جذابیت ملی) را اعلام کرد، که بنابر آن، یهودیان مؤمن باید جوامعی را که در آنها گرایش اصلاح‌طلبانه غالب بود ترک می‌کردند و جوامع خاص خود را تشکیل می‌دادند. هر چند جماعت‌های دینی معدودی از درخواست هیرش پیروی



شورایی بود که در سال ۱۸۱۵ در فرانکفورت تشکیل شد، که در آن برای نخستین بار مسأله تغییر در شعایر دینی مورد بحث قرار گرفت. بسیاری از هیات‌های نمایندگی از حذف کامل زبان عبری حمایت می‌کردند، زیرا حفظ آن به این اعتبار بود که یهودیت دینی قومی است. با وجود این، اکثر شرکت‌کنندگان تصمیم گرفتند که زبان عبری حفظ شود، اما این تنها به ملاحظه احساسات نسل قدیمی‌تر انجام گرفت. این آمادگی برای کنارگذاشتن زبان عبری به نفع زکریا فرانتس (۱۸۰۱-۱۸۷۵) انجامید، که مکتب کتابتاریخی یهودیت را بنیان نهاد، مکتبی که عقیده و عمل را از یکدیگر جدا می‌سازد و از آزادی کامل پژوهش در مورد گذشته اسرائیل، با حفظ شریعت یهودی و سنن قومی به عنوان میراث تجربه جمعی قوم یهود، حمایت می‌کند.

هم جنبش اصلاح و هم، در حد کمتری، مکتب اثباتی-تاریخی به یکسان از درون و بیرون آلمان با مخالفت سنت‌گرایان، که اصلاح‌گرایان آنان را ارتدوکس می‌نامیدند، روبرو شدند. ربی موسی سوfer اهل پرسبورگ (۱۷۶۲-۱۸۲۹) از مخالفان سرسخت اصلاحات بود. موسی سوfer، که عالمی بزرگ و نویسنده فتاوی پر حجمی بود که تا زمان حاضر فوق‌العاده معتبر شناخته می‌شوند، با هر نوع تجدد و نوگرایی در حیات دینی یهودیان مخالفت ورزید و تمام نیروی خود را صرف مبارزه با آن کرد و عمدتاً به سبب فعالیت موثر او بود که این جنبش هرگز نتوانست در مجارستان، به رغم حامیان پر شورش در آن کشور، پیشرفتی به دست آورد.

کنفرانس مرکزی در سال ۱۸۹۲ بود که در آن شرایط خنثه برای نودینان رسماً ملغاً گردید. در اعتراض به پذیرش برنامه پیسبورگ گروهی با نفوذ از میان‌روها به رهبری سابانو مورس (۱۸۲۳-۱۹۰۱) شکل گرفت که بعداً به جنبش محافظه‌کار شهرت یافت. جنبش محافظه‌کار، با قبول موضع مکتب اثباتی - تاریخی زکریا فرانتس، به برکت رهبری نیرومند و پرشور سلیمان شختر (۱۸۳۰-۱۹۱۵) که زمانی دانشیار مطالعات مربوط به ادبیات و منابع حاخامی در دانشگاه کمبریج بود و به خاطر کشفیاتش در اسناد موجود در گنجینه کتابخانه قاهره مشهور است، از لحاظ اجتماعی و شمار پیروان نفوذ فزاینده‌ای یافت و به نیرویی عمده در حیات دینی، فکری و اجتماعی یهودیان آمریکایی تا زمان حاضر تبدیل گردید.

سه هدف اصلی یهودیت محافظه‌کار عبارتند از: (۱) اعتلای وحدت و یکپارچگی آنچه شختر اسرائیل کاتولیک (یعنی جهانی) می‌نامید، (۲) رنده نکه داشتن سنت یهودی، (۳) تقویت دانش یهودی. در صورت توافق درباره این سه هدف، اهداف دیگر خود به خود تحقق خواهد یافت. به این دلیل است که یهودیت محافظه‌کار از متعهدساختن خود به برنامه معینی از اصول و احکام جزئی خودداری می‌کند و از ادای قابل ملاحظه‌ای را در مسائل مربوط به عمل و عقیده در میان گروه‌های تشکیل‌دهنده خود اجازه می‌دهد. این امر ظهور جنبش طرفدار تغییر و بازسازی را در درون جریان محافظه‌کار امکان‌پذیر ساخت. جنبشی طرفدار تغییر و بازسازی، که پیشگام آن مردخای کپلان (متولد ۱۸۸۱) است، براساس این گزاره استوار است که دین یهود برای قوم یهود وجود دارد، نه قوم یهود برای دین یهود. در برتو این حکم، یهودیت صرفاً نوعی تمدن و شیوه زندگی تصور می‌شود، که در آن دین، اگر چه جایگاه مهمی دارد، تنها یکی از اشکال بسیار گوناگونی است که در آنها تمدن خود را در زبان، حقوق، ادبیات و هنر به نمایش می‌گذارد.

با همه ایده‌ایسمی که الهام‌بخش رهبران اصلاحات بود، یهودیت طرفدار اصلاح، در دور ساختن خود از هویت قومی یهود، که دین یهود به آن وابسته است، به گونه‌ای خطرناک یهودیت را به دین مسیح نزدیک ساخت و در نتیجه موجب گردید که بسیاری بدون اندکی تردید به مسیحیت روی آوردند. همین گاهی از خطر اصلاحات بود که سبب گردید لئوپولد تسوتنس (۱۷۹۴-۱۸۸۶) رابطه خود را با این جنبش قطع کند و بکوشد باتأسیس دانش یهودیت، که تعلق خاطر آن به ارزیابی عملی و تاریخی و دستاوردهای قوم یهود است، به اهدافی دست یابد که اصلاح‌گران را به فعالیت برانگیخته بود.

جنبشی که با تسوتنس آغاز گردید بلافاصله وارد عصر زرین خود شد که شاهد خلق برخی از آثار اساسی آن بود. گروه کثیری از شخصیت‌های برجسته با این عصر زرین پیوند دارند. خود لئوپولد تسوتنس در رأس همه این شخصیت‌ها قرار دارد، کسی که به سبب گستره نوشته‌هایش و ماهیت دورانسانز آثار عمده‌اش در این زمینه نظیری ندارد. موعظه‌های یهودیان او و نمایشگر تلاشی عظیم در ترسیم تحول ادبیات هگادایی (موعظه‌آمیز) و ویژگی تکاملی آن است. کتاب درباره تاریخ و ادبیات او راه تازه‌ای را در تاریخ و ادبیات یهودیان در آلمان و فرانسه طی دوره قرون وسطی گشود. کتاب شعر کنیسه در قرون وسطی به حجم عظیم شعر مذهبی قوم یهود در دوره‌ای بیش از هزار سال نظم می‌بخشد، در حالی که شعایر و مراسم عبادی کنیسه رشد و تکامل دوهزار سال ادبیات مذهبی یهود را توصیف می‌کند.

کردند، او در تبدیل جامعه خویش در فرانکفورت به سازمان مذهبی نیرومندی با مدارس جدید و نهادهای تابع خاص خود توفیق یافت، سازمانی که الگویی برای گروه‌های مشابه در مناطق دیگر آلمان و کشورهای دیگر فراهم ساخت.

پیشرفت جنبش اصلاحات در آلمان با تشکیل کنفرانس برسلاو در سال ۱۸۴۶، که در باب مسأله انتقال مناسک دینی شنبه به یکشنبه به شکست انجامید متوقف شد. از این زمان به بعد مرکز فعالیت اصلاح‌طلبان به ایالات متحده، منتقل گردید، جایی که در آن این جنبش به همت رهبران پرشور اصلاحات که به موج مهاجرت یهودیان از آلمان و کشورهای دیگر اروپا پیوسته بودند. ریشه‌های استواری یافت، موجی که از سال ۱۸۳۰ آغاز شد و در سال‌های ۵۰-۱۸۴۸ در نتیجه واکنشی که از شکست انقلاب ۱۸۴۸ پدید آمد، به اوج خود رسید. در این دنیای جدید، بدون مخالفت سازمان یافته چندانی، این جنبش با رهبری قدرتمندانه اشخاصی نظیر اسحاق ویز (۱۸۱۹-۱۹۰۰)، دوید آینهورن (۱۸۰۹-۱۸۹۹) و دیگران توانست گام‌های بلندی به جلو بردارد و بدون هر نوع مانعی در جهت اقدامات رادیکال تکامل یابد.

در سال ۱۸۸۵ جنبش اصلاحات آمریکایی در کنفرانسی در پیسبورگ اصول خود را تدوین کرد، که علاوه بر چیزهایی دیگر، خواستار کنارگذاشتن کل شریعت موسی و قوانین علمای یهود، از جمله قوانین مربوط به غذاهای حلال و حرام و رسوم مشابه دیگر و معمول ساختن مراسم یکشنبه، و رد ملی‌گرایی یهودی می‌گردید. یک پیامد مستقیم کنفرانس ۱۸۸۵ برگزاری

اگر چه تسوتنس معمولاً بنیان‌گذار دانش یهودیت نامیده می‌شود، خود او بسیار به آثار حکیم گالیسیایی^{۱۰} سلیمان یهودا رایبورت^{۱۱} (۱۷۹۰-۱۸۶۷) مدیون است، که در مطالعات سرگذشت‌نامه‌ای و دیگر مطالعات تاریخی خود به روش انتقادی در پژوهش تاریخ و ادبیات یهود تکامل بخشید. رایبورت خود، عمیقاً وامدار هموطنش نحمان کروخمال^{۱۲} (۱۸۴۰-۱۸۸۵) بود، که در کتاب راهنمای سرگشتگان زمانه‌اش با شناختی عمیق خاستگاه سنن یهودی را دنبال کرد و نشان داد که چگونه باید از منابع تلمودی برای نگارش تاریخ استفاده کرد.

همچنین عالم ایتالیایی سموئیل دیوید لوتسانو^{۱۳} (۱۸۰۰-۱۸۶۰) به گروه علمایی نظیر کروخمال و رایبورت که آثار خود را به زبان عبری می‌نوشتند تعلق داشت. لوتسانو، که شخصیتی برخوردار از دانشی عظیم بود، بزرگ‌ترین عالم یهودی کتاب مقدس و درخشان‌ترین نماینده شعر عبری زمانه خود به شمار می‌رفت و در آثار متعدد خود به زبان عبری و ایتالیایی نقش بارزی در ایجاد دانش یهودیت ایفا کرد.

کروخمال نخستین کسی بود که کوشید به بحران واقع شده در یهودیت که بر اثر نهضت روشنگری پدید آمده بود با استفاده از صورت‌های فکری و فلسفی عصر خود پاسخ گوید. او با پاری گرفتن از اندیشه‌هایی که از هگل وام گرفته بود، نشان داد که تعارض بین یهودیت تاریخی و عقل‌گرایی معاصر بیشتر ظاهری است تا واقعی. هرملنی روح یاه به زبان کروخمال، خدای خاص خود را دارد، که خالق همه ویژگی‌های قومی آن است. برخلاف کروخمال، لوتسانو کوشید بحران واقع شده در یهودیت را با معزول ساختن عقل‌گرایی عصر روشنگری از جایگاه بلندی که اشتغال کرده بود برطرف کند.

نام‌های معروف دیگری که با عصر زرین دانش یهودیت ارتباط داشتند عبارتند بودند از هایتریش گرتس^{۱۴} (۱۸۱۷-۱۸۹۱)، بزرگ‌ترین مورخ یهودی، که تاریخ یهودیان او در یازده مجلد، که به سبکی عالی و چشمگیر نگاشته شده و از زبان اصلی (آلمانی) به چندین زبان ترجمه شده است. بیش از هر اثر دیگری آگاهی از تاریخ قوم یهود را به میان طبقات مختلف یهودیان برده و تا این زمان اثری معیار باقی مانده است، و مورخین آشتاین شنايدر^{۱۵} (۱۸۱۶-۱۹۰۷)، بزرگ‌ترین کتاب‌شناس یهودی در همه اعصار و گردآورنده فهرست معروف کتاب‌های عبری در کتابخانه بودلین (در آکسفورد).

در نتیجه زحمات وتلاش‌های دوستاناران دانش یهودیت و شخص مشابه دیگر، جهانی کاملاً تازه و تا آن زمان ناشناخته از تاریخ، ادبیات و فرهنگ آشکار گردید که نه تنها تاحدودی به توقف رویگردانی از یهودیت در آلمان طی قرن نوزدهم کمک کرد، بلکه همچنین بر حیات و اندیشه یهودی در هر گوشه‌ای از جهان تا زمان حاضر عمیقاً تأثیر گذارنده است.

گاهی فرآینده نسبت به ضرورت ایراد موعظه به زبان بومی و تبیین یهودیت به شیوه جدید و علمی و دفاع از آن بدین شیوه به تأسیس مدارس دینی برای تربیت رهبران مذهبی باترکیبی از شناخت تاریخ یهودیت همراه با تحصیلات دانشگاهی مناسب انجامید.

با وجود تلاش‌های مشترک همه این نیروهای خلاق و رهگشا در یهودیت، تمییر دین و همگون شدن یهودیان در غرب ادامه یافت و چنان ابعاد وسیعی پیدا کرد که بنا برشواهد، فروپاشی کامل حیات سازمان‌یافته یهودی را با مرور زمان در این بخش از جهان روینادی بسیار منحل‌الوقوع گرداند.

آنچه یهودیان اروپای غربی را از خطر شبه‌ناپودی که به نظر می‌رسید آنان را تهدید می‌کند نجات داد موج گسترده مهاجرت یهودیان از روسیه و لهستان و نیز مجارستان طی قرن نوزدهم بود، که به واسطه سطح عالی‌تر دانش دینی و دیانت سنتی یهودی آنها، نه تنها به تجدید بلکه همچنین به غنای بیشتر حیات یهودیان در سرزمین‌های تازه‌ای که در آنها سکنی گزیدند کمک کرد.

سطح برتر تربیت بدنی یهودیان در روسیه، لهستان و مجارستان ناشی از شبکه گسترده مدارس تربیت طلاب علوم دینی (یشیوت)^{۱۶} در سرزمین‌های بومی آنها بوده که طی نسل‌های متمادی هزاران طلبه دینی را پرورش دادند که شناختی کامل از تورات داشتند و بیم از خداوند مشخصه اصلی آنها بود.

مشهورترین یشیوای قرن نوزدهم یشیوای ولوشین^{۱۷}، واقع در لیتوانی، بود که در سال ۱۸۰۲ به دست حییم بن اسحاق^{۱۸} (۱۷۴۹-۱۸۲۲)، برجسته‌ترین شاگرد گائون ویلنا^{۱۹} تأسیس شد.

در این مدرسه که در آن روش‌های تربیتی گائون کاربرد علمی یافت، عالی‌ترین استعدادها در میان یهودیان روسیه از تربیت یهودی و منبع الهام مادام‌العمر خود برخوردار می‌شدند. در حدود همین سال موسی سوfer در پرسبورگ، یشیوایی برای پانصد طلبه تأسیس کرد که بدون وقفه تا آغاز جنگ جهانی دوم دایر بود و علما و رهبران مذهبی بسیاری برای جوامع یهودی در سرتاسر جهان تربیت کرد.

یشیوای معروف دیگر در لیتوانی یشیوای اسلاوواک، نزدیک کوونو، که در سال ۱۸۸۲ تأسیس شد و در برنامه آبی آموزشی آن مطالعه روزانه آثار اخلاقی و سایر آنها مذهبی نظیر وظایف قبلی از جیبیان یاقودا و راه صالحان نوشته موسی حییم لوتسانو گنجانده شده بود. هدف این مطالعات، که به موسار^{۲۰} معروف است، عبارت بود از تربیت شخصیت‌های بزرگ مذهبی که قادر باشند به دیگران در پیمودن راه تقوا و رفتار عادلانه کمک کنند.

پایه‌گذار مطالعه موسار در یشیوت، اسرائیل سالانتر^{۲۱} (۱۸۱۰-۱۸۸۲) بود، که بیمناک از تأثیرات مخرب هسکلای آلمانی در روسیه زمانه خود، در سال ۱۸۴۲ در ویلنا محفلی مذهبی (استیبل) تشکیل داد، که در آن اعضای همه طبقات اجتماع - دانشجویان، متخصصان، بازرگانان، صنعتگران و کارگران - هر روز در شامگاه، که فضای غم‌انگیز تاریکی شب قادر بود عواطف و احساسات آنها را برانگیزد، برای مطالعه آثار دینی - اخلاقی تحت راهنمایی او، دور هم جمع می‌شدند. این اندیشه مورد استقبال قرار گرفت و بدین‌سان جنبش موسار تولد یافت، که نفوذ چشمگیری در حیات یهودیان ارتدوکس داشته است. شعار اصلی این جنبش اصلاح منش اخلاقی از طریق فرآیند تربیت شخصی بود. این فرآیند شامل سه مرحله بود: (۱) به انقیاد در آوردن همه امیال و گرایش‌های مذموم از طریق تربیت منظم قدرت اراده، (۲) شناخت ضعف‌ها و کمبودهای خود در نتیجه خودکاوی و انتقاد از خود و (۳) کوشش آگاهانه برای اصلاح شخصیت و بدل ساختن فضایل اخلاقی به طبیعت ثانوی.

در این زمان، در غرب، نیرویی که از تلاش و انهدام حیات یهودی جلوگیری کند وجود نداشت. با بررسی این وضعیت، موسی هس^{۲۲} (۱۸۱۲-۱۸۷۵) به این نتیجه رسید که تنها راه نجات یهودیت ناسیونالیسم یهودی است.

ناسیونالیسم هس از ایده آل‌های محال موعودباوری یا مسیح‌باوری عبری متأثر بود. فراخوان هس خطاب به یهودیان روسیه و لهستان

صدایی در برهوت نبود. در آن زمان در روسیه نوعی تجدید حیات ملی جریان داشت که هر چند ممکن است عجیب به نظر رسد، ولی از آزادی یهودیان در اروپا الهام می‌گرفت. حقوق کاملی که در بسیاری از کشورها به یهودیان داده شد و متعاقباً ارتقای شماری از آنها به مناصب عالی در شوراهای دولتی و جهان بازرگانی و تجارت را عده زیادی از یهودیان اروپای شرقی به عنوان علائم نزدیک شدن نجات مسیحایی تفسیر کردند.

احساسات قومی یهودیان روسیه از طریق هسکالا تشدید می‌شد، که چنان که یادآوری کردیم، از غرب به این کشور راه یافته بود. اگر چه تحت تأثیر سیاست‌های آزادمنشانه الکساندر دوم (۱۸۱۸-۱۸۸۱) هسکالا گرایش‌های همگون‌سازی را به نمایش می‌گذاشت، قدرت عظیم سنت و دانش علمای یهود، که این جنبش در روسیه با آن مواجه شد، آن را به ابزار تجدید حیات قومی یهود و نوزایی یهودی تبدیل کرد، که موجب ظهور نوع تازه‌ای از متون و ادبیات به صورت مکتب و نشریات - یعنی ادبیات عبری جدید - گردید.

یهودا لیب گوردون^{۲۳} (۱۸۲۳-۱۸۹۲)، بزرگ‌ترین شاعر یهودی زمان خودش.

پرتره اسمولنسکی^{۲۴} (۱۸۴۲-۱۸۸۵) داستان‌نویس رمانتیک و سردبیر نشریه‌ای به زبان عبری بود که هسکالا رنگ کاملاً قوم‌گرایانه به خود گرفت. او بود که اندیشه ناسیونالیسم یهودی را در میان روشنفکران یهود بیدار ساخت. اسمولنسکی بی‌رحمانه این تصور را به باد انتقاد گرفت که یهودیان صرفاً جامعه‌ای دینی هستند و عقیده داشت که یهودیان باید به جهان اعلام کنند که قومی واحد و یگانه‌اند، اگرچه هیچ حکومت، کشور و سرزمینی از آن خود ندارند. در عین حال و تأکید می‌کرد که یهودیان باید خود را شهروندان کشورهای متبوعشان بدانند و وحدت آنها به عنوان یک ملت تنها وحدت در روح است.

از این رو، ناسیونالیسم اسمولنسکی، ناسیونالیسمی بدون فلسطین بود - ناسیونالیسمی روحانی در دوره آوارگی قوم یهود. نخستین مبلغ بازگشت به اسرائیل در



روسیه العیار بن یهودا^{۳۸} (۱۸۵۸-۱۹۹۲) بود.

واکنش خشنی که در سال ۱۸۸۱ با جلوس الکساندر سوم به تخت سلطنت آغاز شد و در قوانین معروف ماه مه ۱۸۸۲ به اوج خود رسید- قوانینی که یهودیان را از تحصیل اموال و سکونت در خارج شهر یا انتقال از جایی به جای دیگر محروم می‌ساخت. جناز محرومیت‌های بسیار دیگری که به آنها تحمیل می‌گردید - انگیزه‌ای فوق‌العاده برای ناسیونالیسم یهودی در روسیه ایجاد کرد و آن کشور را سرزمین جنبش ملی یهودیان گردانید. نخستین فراخوان عمومی برای پیوستن به این جنبش را در سال ۱۸۸۲ لئوپینسکر^{۳۹} (۱۸۲۱-۱۸۹۱) اهل اودسا در کتابچه مشهور "آزادسازی خود" اعلام کرد که در آن یهودستیزی را بیماری اجتماعی - آسب‌زای درمان ناپذیری توصیف کرد که آن را ترس بیماری گونه از یهودیان نامید. به عقیده او این بیماری از بی‌خانمانی یهودیان ریشه می‌گرفت که برای زندگانی مرده‌اند و برای بومیان، بیگانه، برای مقیمان، خانه به دوش‌اند و برای مستمندان، میلیونر و استثمارگر؛ برای شهروندان انسان‌هایی بدون سرزمین‌اند و برای همه طبقات، رقیبی منفور. بنابراین، یهودیان باید بار دیگر به یک ملت تبدیل شوند، ملتی با سرزمینی از آن خود. این فراخوان به تولد جنبش "عشاق صهیون"^{۴۰} انجامید، که پینسکر تا زمان مرگش رهبری آن را به عهده داشت. این جنبش که در کنفرانس کاتوویتس در سال ۱۸۸۴ بنیان‌گذاری شد به رومانی، آلمان، اتریش، آمریکا و نیز انگلستان گسترش یافت. فوری‌ترین نتیجه آن تحرک بخشیدن به ایجاد روستاهای مبتنی بر کشاورزی و اسکان گسترده یهودیان در آنها بود. در همان سالی که کتابچه پینسکر منتشر شد، گروهی از جوانان یهودی با نام بیلو که از حروف اول کلمات عبری "بیت یعقوب لئو و تلخا"^{۴۱} (ای خاندان یعقوب، بیائید باهم بالا برویم) تشکیل گردید، در خاکرف سازماندهی شدند. بیلو، که عمدتاً متشکل از دانش‌آموزان بود، هدف خود را تبدیل شدن به نمونه اصلی مستعمره‌سازی سرزمین کهن اسرائیل می‌دانست و بدین سان پیش‌نشان اسکان تازه یهودیان در فلسطین گردید.

پاریسی^{۴۲} (۱۸۴۵-۱۹۳۴) این مستعمره‌نشین‌های در حال تنازع بقا را تحت حمایت خود گرفت و به رشد و آبادانی آنها بسیار کمک کرد. لیکن تحت رهبری تنودور هرتسل^{۴۳} (۱۸۶۰-۱۹۰۴) بود که ناسیونالیسم یهودی صیغه جنبش مذهبی و نوع‌دوستانه را از دست داده و به جنبشی سازمان‌یافته و جهان با آرمان‌های سیاسی تغییر یافت. شیوع یهودستیزی^{۴۴} خشن در این زمان در قضیه دریفوس^{۴۵} در فرانسه، که در این زمان متمدن‌ترین کشور دنیا شناخته می‌شد، هرتسل را به این نتیجه رساند که تنها راه حل مساله یهود در تأسیس دولت یهود نهفته است.

افکار هرتسل کم یا بیش مشابه اندیشه‌های هس و پینسکر بود که تصادفاً هنوز آثار و نوشته‌های آنها را نخوانده بود. اما هرتسل نه تنها نخستین کسی بود که مساله یهود را به صحنه سیاست بین‌الملل کشاند، بلکه همچنین از اعتقادی راسخ برخوردار بود که آن را به زبان ساده و روشن بیان می‌کرد: "یهودیان باید دولت خود را داشته باشند." او اندیشه‌های خود را در کتاب دولت یهود، منتشر شده به سال ۱۸۵۹، بیان کرد، که به اثر کلاسیک جنبشی که خود آغازگر آن بود تبدیل شد، جنبشی که به نام صهیونیسم معروف گردید.

هرتسل در تعقیب اهداف و برنامه‌های خود، نخستین‌کنگره صهیونیستی را در سال ۱۸۹۷ در بازل تشکیل داد که در آن برنامه صهیونیسم سیاسی به این صورت تنظیم و ارائه گردید: "هدف صهیونیسم تأسیس

سرزمینی برای قوم یهود در فلسطین است که از لحاظ حقوقی و بین‌المللی دارای پایه‌های مشروع استوار باشد."

هنوز این بخش رسماً برنامه سیاسی خود را آغاز نکرده بود که از سوی ارتدوکس‌ها و اصلاح‌گرایان با مخالفت شدید مواجه گردید. در میان ارتدوکس‌ها کسانی وجود داشتند که صهیونیسم را نوعی کوشش برای "زیر پا گذاشتن سنت‌ها" تصور می‌کردند. در حالی که دیگرانی نیز بودند که به لحاظ نگرش دنیوی اکثر رهبران صهیونیستی، از تأثیرات این جنبش بر حیات و عمل دینی یهودی بیم داشتند. در همان حال، بخش بزرگی از یهودیان ارتدوکس، از جمله شخصیت‌های روحانی برجسته‌ای نظیر سموئیل موهیلور^{۴۶} (۱۸۲۴-۱۸۹۸) با پذیرش دیدگاه کالیشری، از همان ابتدا به این جنبش پیوستند و تحت رهبری ربی اسحاق یعقوب رابینس^{۴۷} (۱۸۳۴-۱۹۱۵) حزبی با نام میزراحی^{۴۸} در درون این جنبش تشکیل دادند، که شعار آن این بود: "سرزمین اسرائیل برای مردم اسرائیل، بر طبق قانون اسرائیل." از طرف دیگر، در درون اردوی اصلاحات، خصوصیتی آشتی‌ناپذیر نسبت به صهیونیسم وجود داشت، زیرا اصلاح‌طلبان این جنبش را در نزد افکار عمومی جهان نوعی به چالش طلبیدن جدی نگرش خود درباره یهودیان که براساس آن یهودیان صرفاً جامعه‌ای دینی بودند قلمداد می‌کردند. همچنین به یکسان، در میان ارتدوکس‌ها و اصلاح‌طلبان بسیاری بودند که صهیونیسم سیاسی را در تضاد با وفاداری به کشوری که آنان تابعیت آن را پذیرفته بودند می‌دانستند.

در میان مقامات روحانی یهودی که بیش از هر کس دیگر، در حمایت از صهیونیسم بر یهودیان ارتدوکس تأثیر نهادند باید از آبراهام اسحاق کوک^{۴۹} (۱۸۶۸-۱۹۳۵) نخستین ربی بزرگ ارض مقدس، نام برد که بدون تردید بزرگ‌ترین شخصیت مذهبی در نسل خود بود. او اعتقاد راسخ داشت که این جنبش ملی، به رغم گرایش‌های دنیاگرایانه‌اش، در تحلیل نهایی جنبشی عمیقاً مذهبی است و از موهبتی ویژه برای تقوا و دینداری نشأت می‌گیرد که قوم یهود از آن برخوردار است.

ربی کوک به رغم برجستگی و نفوذ فوق‌العاده‌اش، نتوانست همه نیروهای ارتدوکس را با خود همراه سازد. شماری از روحانیون ارتدوکس و رهبران غیر روحانی که به شدت با صهیونیسم مخالف بودند از آن رو که "این جنبش قوم یهود را ملتی غیرمذهبی معرفی می‌کرد و نه قوم مسیح‌باور خداوند" تحت ریاست یعقوب روزنهایم^{۵۰} (متولد ۱۸۷۱) در کاتوویتس گرد آمدند و آگوداس اسرائیل^{۵۱} را با هدف متحد ساختن قوم یهود براساس تورات وحل همه مشکلات در ارض (سرزمین) اسرائیل و در یهودی‌نشینان‌ها بر پایه تورات بنیان نهادند.

از سوی دیگر، از مخالفان صهیونیسم سیاسی یکی نیز آشر کینزبرگ^{۵۲} (۱۸۸۶-۱۹۲۷) بود که کل فلسفه او براساس ناسیونالیسم یهودی قرار داشت؛ آش معمولاً به نام مستعار خود احدها - عام^{۵۳} (یکی از مردم) معروف است و بنیان‌گذار "صهیونیسم فرهنگی" شناخته می‌شود. از نظر او، مساله یهود بیش از آن که سیاسی یا اقتصادی باشد مساله‌ای فرهنگی و روحانی بود - یعنی تلاش و فروپاشی مستمر حیات روحانی یهودیان به دلیل فشار فزاینده محیط فرهنگی و اجتماعی غیریهودی. از آنجا که اکثر یهودیان، به هر صورت، ناگزیرند در پراکندگی باقی بمانند، صرف تأسیس دولت یهود قادر به حل مساله یهود نخواهد بود. بنابراین، به عوض تأسیس دولت یهود، که بنا بود یهودیان

فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف و نامرتب از همه مناطق جهان به آنجا انتقال یابند - اندیشه‌ای که هرتسل از آن دفاع می‌کرد- او خواستار تأسیس نوعی جامعه خودمختار یهودی در فلسطین بود که به تدریج براساس عشق و ایمان نخبگان فکری یهود که ملهم از فرهنگ تاریخی قوم هستند بنا شود، نخبگانی که چون از اجبار هم‌زنگی با الگوهای بیگانه آزاد هستند، قادر خواهند بود به نبوغ یهودی یا ویژگی پایدار آن درتاکید بر اولویت اخلاقیات مطلق، که مبتنی است بر تساوی اخلاقی انسان‌ها و وحدت روحانی نوع بشر، آن گونه که انبیای یهود اعلام کرده‌اند، امکان بروز بدهند. چنین جامعه‌ای واقع در سرزمین کهن اسرائیل به منزله "مرکز روحانی" برای همه یهودیان پراکنده در سراسر دنیا خدمت خواهد کرد، تأثیرات روحانی خود را به آنها منتقل خواهد ساخت و آنها را در پیوند قومی تازه‌ای متحد خواهد گرداند.

بدین‌سان قوم یهود از لحاظ فرهنگی و روحانی برای بنا کردن دولت یهودی ایده‌آل در آینده مهجّر خواهد شد.

یکی از مبلغان پرشور صهیونیسم فرهنگی مارتن بوبر^{۵۴} (۱۸۷۸-۱۹۶۵) است.

با وجود این، برخلاف رویکرد احدها - عام، که اساساً عقل‌گرایانه و دنیاگرایانه بود، رویکرد بوبر دینی و عرفانی است. نگرش او به صهیونیسم با سنت کتاب مقدس همساز است که بنابر آن قوم یهود از همان آغاز وظیفه بناکردن حکومت جهانشمول خداوند را از طریق تحقق بخشیدن به حق و عدالت در تمامی وجوه حیات جمعی این ملت به عهده گرفت. ایمان به انجام دادن این وظیفه به هر لحظه حاضر در حیات فردی و گروهی یهودیان معنا می‌بخشد و موجب خلق نوع تازه‌ای از شخصیت یهودی می‌شود که در آن ایده‌آل ملت و مصالح نوع انسان درهم تنیده می‌شوند. در پرتو این نگرش، ژرف‌ترین انگیزه ناسیونالیسم یهود اندیشه دینی - اجتماعی است، که مستلزم همکاری همه انسان‌ها و ملت‌ها بر اساس تساوی و برادری است.

در حالی که هم احدها عام و هم بوبر بر "ین باور بودند که تحقق ایده‌آل مسیح‌باورانه، به هر صورتی که تصور شود، مستلزم بازگشت بنی اسرائیل به سرزمین اسرائیل است، فیلسوف معروف نوکانتی آلمانی - یهودی، هرمان کوهن^{۵۵} (۱۸۲۲-۱۹۱۹) موضعی کاملاً مخالف اتخاذ کرد. کوهن، برخلاف اصلاح‌گرایان، تشخیص داد که یهودیان صرفاً جامعه‌ای دینی نیستند، بلکه قوم و ملتی واحدند اما او فرقی روشنی میان مفهوم "ملیت" و "استقلال ملی" می‌گذاشت؛ مفهوم نخست به وحدت زیستی و تاریخی اشاره می‌کند، در حالی که مفهوم دوم مبین وحدت و یکپارچگی سیاسی است. یهودیان در مقام حاملان ایده‌آل مسیح‌باورانه، که تحقق آن با هستی تاریخی آن پیوند دارد، باید ملیت یکپارچه خود را حفظ کنند. این ملیت می‌تواند در درون چهارچوب دولت‌های سیاسی موجود حفظ شود، که به خصوص با توسعه مفهوم دولت، تنوع قومی را در فرهنگ‌های مردمانی که در آنها زندگی می‌کنند اسکان‌پذیر می‌سازد. اما در عین حال جوهره اصلی ملیت یهود را باید در ایده‌آل مسیح‌باورانه تشخیص داد که اسرائیل را نماد و مظهر وحدت نوع انسان می‌گرداند. به این اعتبار، قوم یهود نمی‌تواند به سرزمینی خاص محدود شود یا در دولتی مستقل گرد آید؛ و صهیونیسم، خواه به صورت هرتسلی آن خواه به شکل احدها - عامی‌اش، به نظر کوهن، در نقطه مقابل دین مسیح‌باورانه قرار دارد.

پی نوشت ها در دفتر نشریه موجود است